The Quarterly Journal
Motaleate Tablighe Dini
Vol.1/issu.2/ Autumn 2023

The Extent of Ta'reez in the Qur'an and Its Role in Religious Propaganda

Javad Irvani[1]

Recived Date: 2023/09/22 Accepted Date: 2023/06/08

The word Ta'reez (To speak ironically) is generally used in two cases; First: Addressing a person while another person is intended; This meaning is one of the terms of the science of Rhetoric and has a wide application in the preaching style of the Holy Quran. Second: Saying a word whose appearance conveys a meaning to the listener, while the speaker has another meaning in mind (i.e. Tauriah). This library research, which is organized in a descriptive analytical method, deals with the extent of Ta'reez in the Qur'an and its role in religious propagation and has come to the conclusion that Ta'reez in the first meaning, although widely used in the Qur'an, contrary to some hadiths, does not state that wherever reproaches, commands and prohibitions are apparently addressing the Messenger of God (pbuh), it is meant to be "addressed to others", but in some cases, it is "praise in the form of blame" and the Prophet (pbuh) is personally intended and addressed. Ta'reez in this sense, has many functions in the field of religious propagation. Among them: expressing love to the audience and eliminating the basis of his violence, accompanying the audience in the best dialectics (Jidal Ahsan), and not rejecting the audience and maximum attraction of others to religion. But the second meaning of "Tareez", despite being attributed to the prophets, cannot be proven in any verse about them, and considering the reasons indicating Tauriah is forbidden except in emergency cases, added with the importance and sensitivity of propagation, should be necessarily avoided by religious missionaries .

Keywords: Tareez, Tauriah, religious propagation

1 - Professor of Quran and Hadith Department, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran, Iravani@razavi.ac.ir.

فصلية علمية محكمة
مطالعات تبليغ دينى
سنة الأول، العدد ٢، الخريف ١۴۴۵هـ

نطاق التعريض فى القرآن ودوره فى الدعوة الدينية

جواد إيروانى[1]

الإستلام: ١۴۴۴/١١/١٩ القبول: ١۴۴۵/٠٣/٠۶

مفردة التعريض بشكل عام تدلّ على أمرين؛ الأول: مخاطبة شخص وإرادة غيره؛ هذا المعنى هو من مصطلحات علم البيان وله استعمال وافر فى أسلوب القرآن الكريم فى الدعوة. الثانى: إطلاق كلام يراد منه على ظاهر الأمر إيصال مفهوم إلى المتلقين لكن القائل يقصد معنى آخر(بمعنى التورية). هذا البحث الذى دُوّن على المنهج الوصفى التحليلى وبالدراسة المكتبية، يتطرّق إلى نطاق التعريض فى القرآن ودوره فى الدعوة الدينية ويتوصّل إلى أن التعريض بالمفهوم الأوّل وإن كان له استعمال وافر فى القرآن الكريم، لكن خلافا لظاهر بعض الروايات، لم يكن المراد من العتاب والأمر والنهى الموجّه ظاهرا إلى النبىﷺ هو "التعريض إلى الآخرين"، بل نجد فى حالات أن المراد هو "المدح فى إطار الذم" ويراد منه النبىﷺ. للتعريض بهذا المعنى توظيفات كثيرة فى مجال الدعوة الدينية؛ منها: إبداء الحب إلى المتلقى وإزالة أجواء العنف ومرافقة المخاطب فى الجدال الأحسن، وعدم طرد المتلقى وجذب أكثر قدر من الناس إلى الدين. لكن المعنى الثانى لـ "التعريض" رغم ما ينسب إلى الأنبياء، إلّا أنه لا يمكن إثباته فى أى آية لأحد منهم، ونظرا إلى ما تدلّ على حرمة التورية إلا فى الحالات الإضطرارية وكذلك بالنظر إلى أهمية الدعوة وما يعتريه من حساسيات يبدو اجتناب استعمال هذا التعريض من قبل الدعاة ضروريا.

الكلمات المفتاحية: التعريض، والتورية، والدعوة الدينية.

١. أستاذ فرع القرآن والحديث فى جامعة العلوم الإسلامية الرضوية بمشهد المقدسة ،إيران، Iravani@razavi.ac.ir.

فصلنامه علمی ـ تخصصی
مطالعات تبلیغ دینی
سال اول، شماره دوم، پاییز ۱۴۰۲

گستره تعریض در قرآن و نقش آن در تبلیغ دینی

جواد ایروانی[۱]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۸ تاریخ پذیرش :۱۴۰۲/۰۶/۳۱

چکیده

واژه تعریض به طور کلی در دو مورد به کار می‌رود: نخست، مخاطب‌ساختن فردی در حالی که مقصود، فرد دیگری باشد. این معنا، از مصطلحات علم بیان است و در سبک تبلیغی قرآن کریم، کاربردی گسترده دارد. دوم، گفتن سخنی که ظاهر آن، مطلبی را به شنونده القا می‌کند، در حالی که گوینده، معنای دیگری را در نظر دارد (یعنی توریه). این تحقیق که به شیوه توصیفی-تحلیلی و روش کتابخانه‌ای سامان یافته است، به گستره تعریض در قرآن و نقش آن در تبلیغ دینی پرداخته و به این نتیجه رسیده است که تعریض به مفهوم نخست، اگرچه در قرآن کاربردی گسترده دارد، اما بر خلاف ظواهر برخی روایات، چنان نیست که هر جا عتاب و امر و نهیی به‌ظاهر متوجه رسول خداﷺ شده است، «تعریض به دیگران» مراد باشد؛ بلکه در مواردی، «مدح در قالب ذم» بوده و شخص پیامبرﷺ را مراد کرده است. تعریض به این معنا، کارکردهای فراوانی در عرصه تبلیغ دینی دارد؛ از جمله اظهار محبت به مخاطب و ازمیان‌بردن زمینه خشونت وی، همراهی با مخاطب در جدال احسن و طردنکردن مخاطب و جذب حداکثری به دین. معنای دوم «تعریض»- اما- به رغم نسبت‌هایی که به پیامبران داده شده است، در هیچ آیه‌ای درباره آنان قابل اثبات نیست و با توجه به دلایل دال بر حرمت توریه در غیر موارد اضطرار و نظر به اهمیت و حساسیت تبلیغ، اجتناب از کاربست آن توسط مبلغان دینی ضرورت می‌یابد.

واژگان کلیدی: تعریض، توریه، تبلیغ دینی.

۱. استاد تمام گروه قرآن و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران، Iravani@razavi.ac.ir.

بیان مسئله

بهره‌گیری از سخن فصیح و بلیغ و آرایه‌های ادبی در گفتار، لازمه تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب است که قرآن کریم به عنوان شاهکار ادبی، به کمال از آن برخوردار است و در تبلیغ دینی، عنصری لازم و ضروری به شمار می‌رود. یکی از شیوه‌های مطرح در بلاغت، به‌کارگیری «تعریض» است. مفسران قرآن بسیاری از آیات را از باب «تعریض» دانسته‌اند و اصطلاح «معاریض کلام» به‌وفور در سخنان آنان مشاهده می‌گردد؛ چنان‌که در برخی روایات نیز این گستردگی دیده می‌شود. این در حالی است که ادعای کاربست تعریض در بسیاری از موارد ادعایی، مخدوش به نظر می‌رسد و درمقابل، توجه به مواردی که تعریض در قرآن به کار رفته است، مفسر را از لغزش در فهم آیه مصون می‌دارد؛ چنان‌که استفاده هوش‌مندانه از عنصر تعریض در تبلیغ، آثار و برکات فراوانی برای تأثیرگذاری بر مخاطب دارد. مسئله این تحقیق -که به شیوه توصیفی-تحلیلی و روش کتابخانه‌ای سامان یافته- این است که گستره استفاده از تعریض در قرآن کریم به چه میزان است و این عنصر چه نقشی در تبلیغ دینی دارد؟ بررسی این مسئله در گرو تبیین اقسام تعریض است که پس از نکات مقدماتی و مفهوم‌شناسی بدان خواهیم پرداخت. ضرورت تحقیق در دو نکته نهفته است: نخست آنکه مبلغ دینی با اشراف و تسلط بر این مقوله، از تفسیر و تبیین نادرست آیات (نسبت‌دادن ناروای تعریض به آیه یا غفلت در کاربست آن در موارد خود) پرهیز نماید. دوم اینکه با الهام‌گرفتن از کاربرد تعریض در آیات، خود در سخنوری و تبلیغ دینی از آن بهره گیرد.

تحقیقاتی درباره «تعریض» انجام شده و منتشر گشته است؛ از جمله عامری و باقر در مقاله «نقش علوم بلاغی در تفسیر قرآن (مطالعه موردی کنایه و تعریض در تفسیر تبیان شیخ طوسی و کشاف زمخشری)» تلاش کرده‌اند با مقایسه دو تفسیر **تبیان** و **کشاف** نقش آرای بلاغی شیخ طوسی و زمخشری در باب کنایه و تعریض را تحلیل نمایند. حاصل این پژوهش گویای آن است که شیخ طوسی و زمخشری به تفاوت میان کنایه و تعریض، تعابیر مختلف از مفهوم کنایه و نقش سیاق در کشف معنای تعریضی پرداخته‌اند. صالحی مازندرانی، امامی و زکی‌نژادیان در مقاله «واکاوی مفاهیم تعریض و سویه‌های مختلف آن» کوشیده‌اند ضمن نقد و تحلیل تعاریف مطرح از تعریض در علوم بلاغی، تعریف جامع‌تری از آن ارائه دهند که فاقد کاستی‌های تعاریف پیشین باشد. همچنین از دو ویژگی «موقعیت زمانی و مکانی» و «ساخت و ماهیت جملهٔ تعریضی» سخن به میان آورده و توضیح داده‌اند که میزان غیرمستقیم‌گویی، دریافت تعریض از سوی مخاطب، سهولت در انکار و... در انواع جملات، از سطح یکسانی برخودار نیست. خیالی خطیبی در مقاله «تعریض و اهمیت

آن در علوم بلاغی» با ذکر شواهد و تعاریف بـه تفاوت‌هـای تعـریض و کنایـه و ظرایـف هـر کـدام پرداخته و به مسائل جانبی این دو موضوع مانند تلمیح و اشاره و رمـز نیـز اشـاراتی دارد. دشـتی در مقاله «تعریض، تطور، اهمیت و نقش آن در تفسیر قرآن» بیان کرده است که امروزه تعـریض یکـی از اقسام کنایه شناخته می‌شود؛ اما در گذشته در معانی دیگر و گاه مرادف بـا کنایـه بـه کـار رفتـه و جایگاه نسبتاً مهمی در تفسیر قرآن کریم دارد. محتوای این مطالب در جلـد هفـتم **دایـرة المعـارف قرآن کریم** نیز به قلم او آمده است.

با این حال در هیچ یک از این تحقیقات به گستره «تعریض» در قرآن -با تقسـیم‌بندی جدیـدی که در این مقاله آمده- و نیز نقش آن در تبلیغ دینی و آثار و پیامدهای کاربست آن توسط مبلغان بـه طور دقیق و مفصل پرداخته نشده است.

الف) تعریض در لغت و اصطلاح

«تعریض» از ریشه «عرض» خلاف تصریح است (ابن‌منظـور، ۱۴۰۵ق، ج۷، ص۱۸۳؛ زبیـدی، ۱۴۰۹ق، ج۱۰، ص۸۹؛ جوهری، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص۱۰۸۷) و در قرآن به مفهوم یادشده یک بار آمـده است (بقره، ۲۳۵). «معاریض» جمع «معراض» به معنای «ایهـام خـلاف مـراد» اسـت (درویـش، ۱۴۱۵ق، ج۶، ص۳۱۲). این واژه را -که به‌وفور در سخنان مفسران و قرآن‌پژوهان مشاهده می‌گردد- به معنای «توریه» دانسته‌اند (جوهری، ۱۴۰۷ق، ج۳، ص۱۰۸۷؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۵ق، ج۷، ص۱۸۳) و توریه در لغت به معنـای پنهان‌داشـتن خبـر و اظهـار غیـر آن آمـده اسـت (جـوهری، ۱۴۰۷ق، ج۶، ص۲۵۳۲؛ ابن‌منظـور، ۱۴۰۵ق، ج۱۵، ص۳۸۹؛ ر.ک: فراهیـدی، ۱۴۰۸ق، ج۸، ص۳۰۱). برخـی تصریح کرده‌اند که «معاریض در کلام که همان توریـه می‌باشـد»، نـوعی «تعـریض» اسـت و نـام «تعریض» بر آن اطلاق می‌گردد (درویش، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص۵۴۴)؛ چنان‌که در تعریف «توریـه» از واژه «تعریض» استفاده شده است: «التّوریة و هی التّعریض بالشّیء» (واعـظزاده خراسـانی، ۱۳۸۸، ج۸، ص۲۱۵). «تعریض» و «معاریض» هر دو از ریشه «عرض» در این معنا مشترک‌اند کـه سـخن را به «عرض» یعنی کنار میل می‌دهند و از مفهوم اصلی (موضوع له و متفاهم عرفی) دور می‌سازند (ر.ک: درویش، ۱۴۱۵ق، ج۳، ص۵۴۵ و ج۹، ص۲۲۳).

تعریض در علوم بلاغت همچون بسیاری از اصطلاحات دیگـر تطـور و تحـول معنـایی داشـته است (ر.ک: دشتی، ۱۳۸۲ش، ج۷، ص۶۳۰-۶۳۳). در میان پیشینیان، تعـریض، بیشـتر مـرادف بـا کنایه شمرده می‌شده است (ر.ک: ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص۱۶۳-۱۶۷). راغب اصفهانی تعـریض را سـخنی

دانسته است که دارای دو جهت صدق و کذب یا ظـاهر و بـاطن باشـد (راغـب اصـفهانی، ۱۴۰۴ق، ص۵۶۰). قرطبی نیز گفته است تعریض فهماندن معنا با لفظـی اسـت کـه هـم احتمـال آن معنـا را می‌دهد و هـم احتمـال معنـای دیگـر (توریـه) را (قرطبـی، ۱۴۰۵ق، ج۳، ص۱۸۸) و از «معـاریض کلام» نیز همین معنا «توریه/ تعریض» قصد شده است (قرطبی، ۱۴۰۵ق، ج۱۱، ص۲۰).

شماری دیگر از محققان، میان تعریض و کنایه فرق نهاده‌اند؛ بـرای نمونـه از دیـدگاه زمخشـری کنایه آن است که چیزی را ذکر کنی، اما نه با لفـظ موضـوعٌ‌له آن، ماننـد ذکـر قامـت بلنـد بـا لفـظ «طویلُ النجاد والحمائل»؛ در حالی که تعریض آن است که چیزی را بگویی و با آن مخاطب را بـه چیزی که ذکر نکرده‌ای، رهنمون سازی؛ مانند اینکه نیازمندی به شخص غنی بگوید: «آمده‌ام به تو سلام کنم و چهره کریم تـو را بنگـرم» و مـرادش درخواسـت کمـک باشـد (زمخشـری، بـی‌تـا، ج۱، ص۲۸۲-۲۸۳). به دیگر سخن در کنایه معنای کنایی با لفظ موضوع‌له آن بیان نمـی‌شـود، بلکـه بـا لفظی بیان می‌شود که لازِم معنای کنایی است؛ اما در تعریض، معنای تعریضی نه با لفظ موضوع‌له آن بیان می‌شود و نه با لازِم آن، بلکه از فحوا و مفهوم کلام به دست می‌آید (ر.ک: دشـتی، ۱۳۸۲ش، ج۷، ص۶۳۰)؛ چنان‌که طبرسی نیز چنین تفاوتی را بین این دو بیان کرده اسـت (طبرسـی، ۱۳۷۲ش، ج۲، ص۵۹۱-۵۹۲). زرکشی در **البرهـان** (نـوع ۴۴) و سـیوطی در **الاتقـان** (نـوع ۵۴) را بـه کنایـه و تعریض در قرآن ویژه ساخته، به تمایز این دو باور دارند (ر.ک: زرکشـی، بـی‌تـا، ج۲، ص۴۱۰-۴۲۱؛ سیوطی، ۱۳۸۰ش، ج۳، ص۱۴۳). زرکشی در تعریف «تعریض» می‌گوید: تعریض عبارت اسـت از دلالت بر معنا از طریق مفهوم و از این جهت تعریض نـام گرفـت کـه معنـا از عـرض کـلام یعنـی حاشیه و کنار آن فهم می‌شود (زرکشی، بی‌تا، ج۲، ص۴۲۱).

ب) اقسام تعریض

تعریض به مفهوم عام خود- که در سخن زرکشی و امثال او گذشـت- دارای اقسـامی اسـت؛ از مجموع سخنان لغت‌شناسان، قرآن‌پژوهان و مفسران چنین برمی‌آید که «تعریض» به طـور کلـی در دو مورد کاربرد دارد:

نخست: مخاطب‌ساختن فردی در حالی که مقصود، فرد دیگری باشد.

دوم: گفتن سخنی که ظاهر آن، مطلبی را به شنونده القا می‌کند، در حـالی کـه گوینـده، معنـای دیگری را در نظر دارد (یعنی توریه).

اکنون با توجه به این نکته، بحث را در دو مرحله پی می‌گیریم:

۱. تعریض به مفهوم مخاطب‌ساختن فردی و مقصودبودن دیگری

برخی آیات قرآن که مخاطب آن، به‌ظاهر شخص رسول خداﷺ است، درواقع دیگران را مخاطب دارد و خود حضرت را شامل نمی‌شود. این نکته در پاره‌ای روایات با عنوان «ایاک اعنی واسمعی یا جاره» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۹۰، ص۱۴۵) بیان گردیده و نزول بعضی از آیات با این شیوه عنوان شده است (ر.ک: صدوق، بی‌تا، ص۸۷؛ ابن‌طاووس، ۱۳۶۹، ص۲۴۹).

نمونه بارز آن، آیات ۲۳-۲۴ سوره اسراء است که به‌ظاهر خطاب به پیامبرﷺ دستور می‌دهد به پدر و مادر خود در سنین بالای عمر مؤدبانه سخن گوید: «إِمَّا یبْلُغَنَّ عِنْدَک الْکبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کلاهُما فَلاتَقُلْ لَهُما أُف» (اسراء، ۲۳)؛ در حالی که پدر و مادر حضرت در زمان نزول این آیات، در قید حیات نبودند. این شیوه بیان مطلب، نوعی «تعریض» است؛ بدین معنا که خطاب گوینده (امر، نهی، توبیخ یا بیان حقیقتی تلخ) در ظاهر، متوجه شخصی است؛ ولی درواقع به غیر او نظر دارد. (ر.ک: سیوطی، ۱۳۸۰ش، ج۳، ص۱۶۴) و به این وسیله مقاصد خود را به گونه غیر مستقیم به مخاطبان القا می‌کند. بی‌توجهی به این شیوه قرآنی، لغزش‌گاه‌های خطرناکی برای مفسر به وجود می‌آورد و ممکن است تفسیرهایی ناروا و بر خلاف اصول مسلم و محکمات دین را موجب گردد.

نمونه دیگر، آیاتی است که به گونه‌ای عتاب‌آمیز، شرک‌ورزی احتمالی رسول خداﷺ و دیگر پیامبران را نیز موجب حبط اعمال آنان دانسته است: «وَ لَقَدْ أُوحِی إِلَیک وَ إِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِک لَئِنْ أَشْرَکتَ لَیحْبَطَنَّ عَمَلُک وَ لَتَکونَنَّ مِنَ الْخاسِرین» (زمر، ۶۵). بدیهی است شرک‌ورزیدن پیام‌آوران الهی، امکان وقوعی ندارد و آیه تعریضی پرمعنا به دیگران است. همین معنا را می‌توان در آیاتی که «شک» و «تکذیب» را به پیامبرﷺ نسبت می‌دهد، مطرح کرد (ر.ک: ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص۱۶۷): «فَإِنْ کنْتَ فی شَک مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَیک فَسْئَلِ الَّذینَ یقْرَؤُنَ الْکتابَ مِنْ قَبْلِک لَقَدْ جاءَک الْحَقُّ مِنْ رَبِّک فَلاتَکونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرینَ وَ لاتَکونَنَّ مِنَ الَّذینَ کذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ فَتَکونَ مِنَ الْخاسِرین» (یونس، ۹۴-۹۵)؛ چه، بی‌هیچ تردیدی رسول خداﷺ وحی را با شهود و در بالاترین حد یقین دریافت می‌کرد (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج۱۰، ص۵۷۹-۵۸۰) و از آیین خود با تمام وجود دفاع و پشتیبانی می‌نمود؛ آن سان که به هیچ روی با «شک» و «تکذیب» سازگاری نداشت. شاهد «تعریض»بودن این آیات آن است که در ادامه سوره به پیامبرﷺ دستور می‌دهد خطاب به عموم مردم، مفاد آیات پیشین را بیان فرماید: «قُلْ یا أَیهَا النَّاسُ إِنْ کنْتُمْ فی شَک مِنْ دینی فَلاأَعْبُدُ الَّذینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذی یتَوَفَّاکمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکونَ مِنَ الْمُؤْمِنین. وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَک لِلدِّینِ حَنیفاً وَ لاتَکونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکین» (یونس، ۱۰۴-۱۰۵؛ ر.ک: ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص۱۶۷).

بدیهی است اگر مبلّغ دینی در تبیین معارف قرآنی به این شیوه و سبک بیانی قرآنی ناآشنا یا بی‌توجه باشد، ممکن است مطالب اعتقادی، اخلاقی یا رفتاری غیر مرتبط به پیامبرﷺ را به آن بزرگوار نسبت دهد یا در صورت اکتفا به ترجمه ظاهری و عدم تبیین و تفسیر صحیح آیه، شبهاتی را برای مخاطب ایجاد نماید؛ چنان‌که درمقابل اگر از گستره این شیوه در قرآن اطلاع دقیقی نداشته باشد، ممکن است مواردی را که «تعریضی» در آنها وجود ندارد، از این باب فرض کرده، تبیینی مبتنی بر آن را ارائه نماید؛ از این رو تعیین دقیق‌تر گستره تعریض به این معنا در قرآن، برای مبلّغ دینی بایسته می‌نماید که در ادامه بدان می‌پردازیم.

۱-۱. گستره قسم نخست تعریض در قرآن

آیا این معنا (تعریض به دیگران) در تمامی آیاتی که به ظاهر عتابی را متوجه پیامبرﷺ می‌کند صادق است؟ کلینی پس از نقل روایت «نزل القرآن بایاک اعنی و اسمعی یا جاره» روایت دیگری را از امام صادق ؑ گزارش کرده است: «معناه ما عاتب الله عزوجل به علی نبیهﷺ فهو یعنی به ما قد مضی فی القرآن مثل قوله "وَ لَوْلا أَنْ ثَبَّتْناک لَقَدْ کدْتَ تَرْکنُ إِلَیهِمْ شَیئاً قَلیلا" (اسراء، ۷۴) عنی بذلک غیره» (کلینی، ۱۳۶۷ش، ج۲، ص۶۳۱). مولی صالح مازندرانی در شرح حدیث می‌گوید: «ما عاتب» در روایت، مبتداست و «عنی بذلک» خبر آن. جمله «فهو یعنی» تا آخر آیه مذکور نیز سخن راوی یا کلینی در توضیح روایت می‌باشد و ضمیر «فهو» به امام ؑ برمی‌گردد و ضمیر «به» به «ما عاتب» (مازندرانی، بی‌تا، ج۱۱، ص۸۲). علامه مجلسی نیز تأیید می‌کند که جمله میانی حدیث، سخن راوی یا کلینی است (مجلسی، ۱۴۰۸ق، ج۱۲، ص۵۲۱). بر اساس این شرح، مفهوم روایت چنین می‌شود: معنای نزول قرآن به «ایاک اعنی...» این است که هر کجا خداوند پیامبرش را عتاب کرده، غیر او را قصد نموده است. راوی یا کلینی نیز برای مثال، آیه یادشده را ذکر کرده است. شبیه این روایت در تفسیر عیاشی نیز آمده است (عیاشی، بی‌تا، ج۱، ص۱۰).

با این حال پاسخ به پرسش یادشده، منفی است و نمی‌توان پذیرفت هر جا در قرآن، عتابی متوجه پیامبرﷺ است، غیر او مقصود است؛ بلکه در موارد متعدد، شخص پیامبرﷺ مقصود است، لیکن نه‌تنها تنقیص و فروکاستن از مقام و شخصیت آن بزرگوار نیست که «مدحی در قالب عتاب» و بیان فضیلتی به شکل اعتراض تبلور یافته است؛ برای نمونه، آیه «تثبیت» که در روایات پیش‌گفته نیز به عنوان مثال ذکر شده است، درحقیقت بیانگر مقام «عصمت» رسول خداﷺ و نیروی غیبی ویژه‌ای است که آن حضرت را از لغزش‌های احتمالی مصون می‌دارد؛ آن‌سان که مفسران بزرگ بیان داشته‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۱۳، ص۱۷۳؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج۱۲، ص۲۱۱؛ فخر

رازی، ۱۴۲۰ق، ج۲۱، ص۳۷۹)؛ یعنی اگر «تثبیت» الهی که همان عصمت است نبود، «نزدیک بود» پیامبرﷺ گرایشی به مشرکان پیدا کند؛ ولی به مقتضای «لولا»، نه‌تنها آن حضرت گرایشی به آنان نکرد، بلکه نزدیک هم نبود که گرایش نماید.

نمونه دیگر، آیه «یا أَیهَا النَّبِی لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَک تَبْتَغی مَرْضاتَ أَزْواجِک وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحیم» (تحریم، ۱) است که به طور قطع، خود پیامبرﷺ مقصود می‌باشد؛ لیکن عیب و مذمتی را متوجه حضرت نمی‌کند؛ بلکه گویای شخصیت اخلاقی متعالی رسول خداﷺ است که حاضر بود برای جلب رضایت همسرانش، با از خودگذشتگی، برخی از حلال‌های الهی را نیز بر خود حرام نماید.

نمونه دیگر نیز در سوره توبه وجود دارد: «عَفَا اللَّهُ عَنْک لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یتَبَینَ لَک الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبینَ» (توبه، ۴۳). دقت در آیات قبل و بعد به‌روشنی نشان می‌دهد مقصود، شخص پیامبرﷺ است؛ با این حال این بیانِ به‌ظاهر عتاب‌آمیز نیز نکوهشی در حق آن بزرگوار نیست؛ خلاصه ماجرا آن است که در جریان تبوک، دستور بسیج دسته‌جمعی برای حرکت به سمت دشمن صادر گردید. شماری از منافقان که قصد شرکت در جنگ را نداشتند، تلاش کردند با ارائه بهانه‌های واهی، مجوّز ماندن در مدینه را از پیامبرﷺ بگیرند و خود را از پیامدهای اجتماعی تخلف از دستور شرکت در جنگ برهانند. آنان به هر حال و حتی در صورت مخالفت پیامبرﷺ نیز از حرکت به سمت دشمن سر باز می‌زدند. رسول خداﷺ با روح بزرگ و سرشار از عطوفت خود، نخواست که این جماعت رسوا شوند و دروغشان آشکار گردد؛ از این رو اجازه ماندن آنان را صادر فرمود. در پی آن، آیه نازل شد و به شیوه مدح در قالب عتاب، نسبت به اذن ماندن برای آنان انتقاد کرد؛ بدین معنا که بهتر بود رسول خداﷺ به آنها اجازه ماندن نمی‌داد تا با مخالفت آنان، دروغ‌گویان (منافقان متخلف) از راست‌گویان (کسانی که به سبب عذری موجّه، قادر به شرکت در جنگ نبودند) آشکار و رسوا می‌شدند: «حَتَّی یتَبَینَ لَک الَّذینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبینَ». بدیهی است اصل اذن‌دادن، به مفاد آیات دیگر، از اختیارات پیامبرﷺ و از شئون حاکم جامعه و اختیارات او بوده است (نور، ۶۲). از سوی دیگر آیات بعدی نشان می‌دهد منافقان به فرض مشارکت در برنامه حرکت به سمت دشمن نیز از هیچ کارشکنی دریغ نمی‌کردند: «لَوْ خَرَجُوا فیکمْ ما زادُوکمْ إِلاَّ خَبالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلالَکمْ یبْغُونَکمُ الْفِتْنَةَ وَ فیکمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِالظَّالِمین» (توبه، ۴۷). بنابراین عدم حضور آنان با مصالح عمومی مسلمانان نیز منافاتی نداشته است. اما روایات یادشده که مقصود از عتاب به پیامبرﷺ در همه آیات مربوطه را دیگران می‌داند، دچار ضعف سندی

بوده،[1] حجیت تعبدی ندارد.

یادکردنی است در موارد متعدد دیگری از آیات نیز ادعا شده است که از باب «معاریض در کلام» بوده و معنای ظاهری آن اراده نشده است؛ از جمله در داستان داود ﷺ: «إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِی نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَکفِلْنِیها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ» (ص، ۲۳) گفته‌اند: مقصود از «نعجه»، «همسر» می‌باشد و تعریضی به داود ﷺ و خطای او (ر.ک: ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص۱۶۴؛ زرکشی، بی‌تا، ج۲، ص۴۱۳) به سبب دارابودن همسران زیاد و قصد تصاحب همسر یکی از فرماندهان خود [!] بوده است.

روشن است هیچ دلیلی بر «تعریض»بودن این موارد وجود ندارد؛ آیات مربوط به داستان داود ﷺ طبق ظاهر آیات و تصریح مفسران بزرگ (ر.ک: طوسی، بی‌تا، ج۸، ص۵۵۳، با عبارت «قال اصحابنا»؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۱۷، ص۱۹۳-۱۹۴؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ش، ج۲۵، ص۲۱۳؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج۱۹، ص۲۴۹) به آزمون او در قضاوت بین دو فرد طرف دعوا پرداخته و «نعجه» نیز به معنای خودش یعنی «گوسفند» می‌باشد و اتهامات رسوا به این پیامبر بزرگ الهی در اسرائیلیات، به‌شدت مردود است.

۱-۲. کارکردهای تعریض- به مفهوم نخست- در تبلیغ

تعریض- به مفهوم نخست پیش‌گفته- از سبک‌های بیانی است که بیشتر با هدف اثرگذاری عمیق‌تر بر مخاطبان به کار گرفته شده است؛ اگر گوینده در مقام مدح یا اصلاح مخاطب است، به‌کاربردن شیوه تعریض او را سریع‌تر و آسان‌تر به هدف می‌رساند و چنانچه در مقام مذمت یا تهدید است، بر مخاطب اثری دردناک‌تر خواهد گذاشت (ر.ک: زمخشری، بی‌تا، ج ۴، ص۷۹۵؛ زرکشی، بی‌تا، ج ۲، ص۳۱۱؛ ر.ک: دشتی، ۱۳۸۲، ج۷، ص۶۳۴).

قرآن‌پژوهان و مفسران، کارکردهای گوناگونی را برای تعریض برشمرده‌اند (ر.ک: دشتی، ۱۳۸۲ش، ج۷، ص۶۳۵- ۶۳۶) که در عرصه تبلیغ دینی می‌تواند بسیار ثمربخش و مؤثر باشد؛ از جمله:

۱. اظهار محبت به مخاطب و ازمیان‌بردن زمینه خشونت وی؛ مانند تعریض مؤمن آل یاسین به قومش، در حالی که خود را مخاطب ساخته است در آیه «وَ ما لِی لاأَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَ إِلَیهِ تُرْجَعُونَ» (یس، ۲۲). این شیوه به سبب عدم مواجهه مستقیم با مخاطب، احتمال پذیرش بیشتری

۱. روایت یادشده از کلینی ـ به هر دو شکل آن ـ به لحاظ سندی مجهول است (مجلسی، ۱۴۰۸ق، ج۱۲، ص۵۲۱) روایت عیاشی نیز مرسل است.

پیدا می‌کند و با ابراز نوعی تواضع برفراز مکارم اخلاق قرار دارد (زرکشی، بی‌تا، ج۲، ص۴۲۲). در این روش در عین حال که پیام با تأکید بیشتری به فرد مورد نظر انتقال می‌یابد، مانند پیام‌رسانی مستقیم، با وی درگیر نمی‌شود و آثار سویی همچون دل‌آزردگی و نفرت او را به دنبال ندارد. مبلغ دینی می‌تواند برای رعایت ادب و تواضع و در مقام آسیب‌شناسی اخلاقی و رفتاری مخاطبان و ارائه راه حل، به هدف تأثیرگذاری بر مخاطب، نمونه‌ها و مثال‌ها را به سمت خود یا اطرافیانش سوق دهد و از شیوه تعریض بهره برد.

۲. همراهی با مخاطب در جدال احسن با هدف تأثیرگذاری بر وی؛ یعنی با عدم تصریح به انحراف مخاطب، زمینه‌ای فراهم می‌شود تا او را به تفکر وادارد که حق را بپذیرد یا در باطل خود دچار تزلزل و تردید شود یا دست کم سکوت کرده، فضا را برای استفاده دیگران مهیا سازد؛ مانند «وَ إِنَّا أَوْ إِیاکمْ لَعَلی هُدیً أَوْ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ» (سبأ، ۲۴؛ ر.ک: ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص۱۶۶؛ زرکشی، بی‌تا، ج۲، ص۴۲۲؛ زمخشری، بی‌تا، ج۳، ص۵۸۱).

این شیوه به‌ویژه در مواردی که زمینه تعصب و عنادورزی و سخن‌گفتن از سر لجاجت و موضع‌گیری در برابر جمع وجود دارد، بسیار می‌تواند مفید و مؤثر باشد. همچنین شیوه مذکور همسو با سفارش قرآن مبنی بر به‌کاربردن لحن ملایم جهت پیش‌برد دعوت دینی و دست‌یابی سریع‌تر به هدف است: «فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَیناً لَعَلَّهُ یتَذَکرُ أَوْ یخْشی» (طه، ۴۴). بدیهی است این گونه سخن‌گفتن به روح دعوت دینی نزدیک و بر مخاطب اثرگذارتر است. اگر مخاطب اهل اجابت باشد، او را هدایت می‌کند و چنانچه اهل اعراض باشد، اتمام حجتی برای وی است و در هر صورت، حریم مخاطب نیز پاس داشته می‌شود. ابن‌قتیبه می‌گوید: عرب در سخن خود فراوان از تعریض استفاده می‌کند؛ درنتیجه به‌شکلی لطیف‌تر و بهتر از صراحت لهجه، به مقصود خویش می‌رسد. آنان عیب می‌دانند که کسی در همه جا بی‌پرده سخن گوید (ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص۱۶۳). سخنان احساسی و جریحه‌دارکردن احساسات مخاطب، غالباً ثمره‌ای جز جبهه‌گیری، عناد و تعصب بیشتر و جدال‌های بی‌حاصل در پی ندارد.

روشن است که کاربست این شیوه در تبلیغ دینی در فضای مجازی و حقیقی و در بحث و گفت‌وگوی دو یا چندنفری با افراد منحرف یا متعصب، نیازمند تسلط کامل مبلغ بر احساسات خود و خویشتن‌داری و حلم و مداراست که با مجاهدت و تزکیه نفس قابل دست‌یابی است.

۳. طردنکردن مخاطب و جذب حداکثری به دین؛ آیه «قُلْ مَنْ یرْزُقُکمْ مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِیاکمْ لَعَلی هُدیً أَوْ فی ضَلالٍ مُبین» (سبأ، ۲۴) را می‌توان از این زاویه تحلیل کرد.

به گفته طبرسی تقدیر آیه چنین است: «إنا لعلی هدی أو فی ضلال مبین و إنکم لعلی هدی أو فی ضلال مبین» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۸، ص۶۰۸). این گونه سخن‌گفتن نوعی «تعریض» است (زمخشری، بی‌تا، ج۳، ص۵۸۱) و هدف از آن، رعایت انصاف در مقام احتجاج و مدارای در سخن با طرف مقابل (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۸، ص۶۱۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۱۶، ص۳۷۴) به منظور تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب، طردنکردن او در مقام استدلال و جذب حداکثری افراد به حق و حقیقت است.

بدیهی است همیشه افرادی گمراه و غافل در جامعه هستند که زمینه بازگشت و هدایت در آنان وجود دارد؛ اما تصریح به گمراهی یا عناد یا نافهمی آنان می‌تواند زمینه بازگشت آنان را از بین ببرد و در همان آغاز، ایشان را به موضع‌گیری و تعصب وادارد (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۲۵، ص۲۰۵) و تشخیص این مهم بر عهده مبلغ دینی است.

۴. اشاره به قاطعیت و استثناناپذیربودن قانون و حکم الهی؛ تعریض گاه این هدف را دنبال می‌کند که به مخاطبان اهمیت داده، حساسیت حکم و قانونی را بفهماند؛ به گونه‌ای که حتی افراد شاخص و شخصیت‌های بزرگ نیز در صورت تخلف، بی‌هیچ اغماضی، مؤاخذه و مجازات می‌شوند تا دیگران، حساب کار خویش داشته باشند. آیات پیش‌گفته در مورد «حبط اعمال پیامبرﷺ و پیامبران پیشین در صورت شرک» (ر.ک: زمر، ۶۵)، همین هدف را دنبال می‌کند.

این مطلب آموزنده شیوه‌ای تأثیرگذار در تبلیغ دینی است؛ به طور ویژه در مواردی که مخاطب یا عموم جامعه، نسبت به حکمی الهی، بی‌تفاوت و بی‌توجه است یا چنین پنداشته می‌شود که حکمی -مانند ترک نماز یا کم‌توجهی به آن- برای افرادی در موقعیت‌های مشخص -برای مثال عزاداران محرم و زائران عتبات مقدسه- اهمیت و حساسیت خود را از دست می‌دهد، مبلّغ دینی می‌بایست از این سبک بیانی بهره گیرد و با ارائه مثال‌ها و تمثیل‌ها یا تبیین آیات و روایاتی در این موضوع نشان دهد که اهمیت چنین احکامی برای معصومان و اولیای الهی نیز تفاوتی با دیگران ندارد و درنتیجه افراد عادی، حساب کار خویش را داشته باشند.

۵. در مواردی نیز استفاده از روش تعریض به عدم لیاقت فرد یا افرادی اشاره دارد که مخاطب سخن قرار می‌گیرند. در آیه «وَ إِذْ قالَ اللَّهُ یا عیسَی ابْنَ مَرْیمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونی وَ أُمِّی إِلهَینِ مِنْ دُونِ اللَّه» (مائده، ۱۱۶) خداوند به جای پیروان عیسی ﷺ به خود او خطاب کرده است. این نوع خطاب که سرزنش و تهدید پیروان منحرف عیسی ﷺ را هدف دارد (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج۳، ص۴۱۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۱۲، ص۴۶۵)، ممکن است به همین منظور باشد؛ چنان‌که

آیات «وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ، بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» (تکـویر، ۸) نیز بـه جـای «سـؤال از قاتـل»، سـؤال از دختران زنده به گورشده را مطرح کرده است. «گویی قاتلان ارزش بازپرسی را هم ندارنـد» (مکـارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج۲۶، ص۱۷۹). این دو آیه، نوعی «تعریض» و همسو با آیه پیشـین دربـاره حضرت عیسی ﷺ به شمار رفته اسـت (طباطبـایی، ۱۴۱۷ق، ج۲۰، ص۲۱۴؛ طبرسـی، ۱۳۷۲، ج۱۰، ص۶۷۴).

مبلغ دینی هوش‌مندانه باید توجه داشته باشد که برخی افراد و گروه‌ها ارزش نام بـردن ندارنـد و از ذکر نام برخی افراد یا کتاب‌ها، پایگاه‌های اینترنتی و کانال‌ها کـه موجـب برجسته‌سـازی و تبلیـغ برای آنها می‌شود، خودداری کرده، ناخواسته به ابزار تبلیغی آنان تبدیل نشود.

در پایان این بحث، ذکر نکته‌ای، سودمند می‌نماید:

اگر مفهوم لغوی «تعریض» را در نظر گیریم و «عدم تصریح» به مقصود را به مفهوم عـام خـود ملاک قرار دهیم، کاربست این شیوه موارد و فواید دیگری نیز دارد؛ از جمله: عفت کـلام و رعایـت حرمت و حیا در گفتار، اشاره دورادور به آنچه ذکر آن قبیح است، از این قبیل به شـمار مـی‌رود؛ از جمله کنایه از «نزدیکی» با تعبیر «لمس» (نساء، ۴۳) و «مباشرت» (بقره، ۱۸۷؛ ر.ک: زرکشی، بی‌تا، ج۲، ص۴۱۴). قرآن کریم در این باره نیز الگوی سخنوران و مبلغان است. زرکشی توضـیح می‌دهـد برخی کلمات قرآنی که امروزه ممکن است تصریح به مفهومی زشت باشـد، در عصـر نـزول قـرآن چنین نبوده است؛ برای مثال «غائط» در اصل به معنای «مکـان پـایین» اسـت و از آنجـا کـه بـرای قضای حاجت، به مکان‌های گود و پسـت می‌رفته‌انـد، تعبیـر کنایـه‌آمیز «أَوْ جـاءَ أَحَـدٌ مِـنْکمْ مِـنَ الْغائِطِ» (مائده، ۶) در قرآن آمده است؛ اگرچه امروزه این واژه، بر اثر کثـرت اسـتعمال، صـریح در مفهوم مورد نظر تلقی می‌شود؛ چنان‌که واژه «فرج» نیز در «وَ الَّتِـی أَحْصَـنَتْ فَرْجَهـا» (انبیـاء، ۹۱) کنایه‌ای لطیف از شکاف پیراهن است؛ یعنی پاکـدامن (ر.ک: زرکشـی، بـی‌تـا، ج۲، ص۴۱۵-۴۱۶). همچنین رعایت حیا در گفتار، از موارد مهم کاربست شیوه تعریض است؛ آن سان کـه خداونـد در آیه ۲۳۵ سوره بقره سفارش کرده است. افزون بر این، در تعریض به خواستگاری، در اغلب اوقـات نیازی به پاسخ‌دادن زن نیست (جصاص، ۱۴۱۵ق، ج۲، ص۱۲۹)؛ امری که سازگار با حیا و عفت زن می‌باشد.

ناگفته پیداست مبلغ دینی به عنوان منادی دین و اخلاق در جامعه، باید از به‌کارگیری هـر واژه و تعبیری که به دور از عفت کلام و حجب و حیا باشد، سخت پرهیز نماید و در مـوارد لـزوم از شـیوه تعریض استفاده کنـد. نیـز در مـواردی کـه فـرد از سـر ادب و تواضـع، نمی‌خواهـد خواسـته‌اش را

به‌صراحت بر زبان جاری سازد، می‌تواند از طریق تعریض خواسته‌اش را بیان کند؛ چنان‌که ایوب ﷺ در آیه «أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ» (انبیاء، ۸۳) از راه تعریض شفای خود را از خداوند خواست (ر.ک: دشتی، ۱۳۸۲ش، ج۷، ص۶۳۶)؛ نیز نوح ﷺ پس از غرق‌شدن فرزندش، شکوه‌مانندی پیش خدای برد که چرا وعده الهی درباره پسرش تحقق نیافت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکمین» (هود، ۴۵). در نجوای نوح با خداوند، کمال ادب و تواضع موج می‌زند و به‌واقع نمی‌توان نام آن را «اعتراض» نامید و پس از آنکه درمی‌یابد فرزندش ناصالح بوده و شایستگی نجات را نداشته است، با سخنی سرشار از خشوع و ادب بندگی، طلب بخشش و رحمت می‌کند: «رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِک أَنْ أَسْئَلَک ما لَیسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَ إِلاَّ تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکنْ مِنَ الْخاسِرین» (هود، ۴۷). این شیوه انبیای الهی پیام‌های متعددی برای سخنوری در مواردی این‌چنینی دارد که بسیار قابل توجه است.

۲. تعریض به مفهوم توریه

نوع دوم تعریض، همان «توریه» است؛ یعنی گفتن سخنی که ظاهر آن، مطلبی را به شنونده القا می‌کند، در حالی که گوینده، معنای دیگری را در نظر دارد. در آیات متعددی از قرآن کریم ادعا شده است که پیامبران الهی توریه کرده‌اند؛ چنان‌که در فقه اسلامی نیز مباحث درازدامنی مطرح شده است که آیا «توریه» از نظر حکم یا موضوع، «کذب» است و حرام یا نه؟ (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج۳، ص۲۸۲؛ بحرانی، بی‌تا، ج۲۵، ص۳۸۸؛ نجفی، ۱۳۶۷، ج۳۲، ص۲۰۸). طبعاً این مقال، مجال پرداختن به این مسئله به صورت مفصل نیست؛ از این رو با ذکر نکته‌ای کوتاه درباره «کذب‌بودن توریه و حرمت آن»، به مرور آیاتی می‌پردازیم که ادعای توریه پیامبران در آنها مطرح شده است:

۲-۱. کذب‌بودن توریه و حرمت آن

از نگاه نگارنده و مبتنی بر ادله چنین می‌نماید که توریه نوعی کذب است و جز در موارد جواز کذب، مجاز نخواهد بود. دلایل و مؤیدهای این دیدگاه چنان است که می‌آید:

۱. تفاهم عرفی به‌ویژه فهم مخاطب، در صدق و کذب سخن تأثیری تعیین‌کننده دارد. هر گاه سخن خلاف واقعی گفته شود، ولی به جهت وجود قرائن و شواهد کافی، خلاف واقع‌بودن آن نزد مخاطب محرز و روشن باشد، کذب تحقق نخواهد یافت؛ به همین جهت برخی فقیهان (نجفی،

۱۳۶۷، ج۲۲، ص۷۳؛ انصاری، ۱۳۷۴، ج۲، ص۱۶) تصریح کرده‌اند که به‌کارگیری «تعبیرهای مبالغه‌آمیز» برای بیان کثرت و فراوانی -همچون «صد بار» و «هزار مرتبه»- دروغ نیست و منعی ندارد. دلیل مطلب نیز همین نکته است؛ سخن غیر مطابق با واقع، صرفاً زمانی کذب به شمار می‌رود که بدون قرینه باشد و مخاطب آن را واقعی پندارد. برخی فقیهان به عدم تحقق کذب با وجود قرینه اشاره کرده‌اند (نجفی، ۱۳۶۷، ج۲۲، ص۷۲ـ۷۳ و ر.ک: ج۳۲، ص۲۰۸؛ انصاری، ۱۳۷۴، ج۲، ص۱۷؛ مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۳، ج۱۳، ص۴۳۸).

درمقابل، هر گاه سخنی به‌ظاهر موافق واقع گفته شود، ولی به جهت ظاهرسازی گوینده و تعمّد وی، مخاطب خلاف آن را فهم نماید و آنچه مخاطب فهمیده، خلاف واقع باشد، چنین سخنی کذب خواهد بود و توریه چنین است؛ زیرا گوینده مقصود مخاطب را به‌روشنی می‌دانست و به‌عمد سخنی گفت که مخاطب، خلاف واقع را تلقی نماید و القای مطلبی خلاف واقع، به هر بیانی که باشد، کذب خواهد بود. یکی از فقیهان در سخنی استوار گوید: آنچه در اتصاف خبر به صدق و کذب معتبر است، چیزی است که از ظاهر کلام فهمیده می‌شود، نه آنچه مراد از آن بوده است (قمی، بی‌تا، ج۱، ص۴۱۹).

۲. اگر توریه به طور مطلق مجاز باشد، نتیجه‌اش آن است که کذب به طور مطلق مجاز خواهد بود؛ زیرا در تمامی موارد کذب به طور معمول، امکان توریه وجود دارد و فرد دروغ‌گو می‌تواند پیوسته با به‌کاربردن آن، خود را از کذب برهاند. روشن است که در این صورت، انبوه آیات و روایاتی که به راست‌گویی فرمان داده و از دروغ بر حذر داشته‌اند، لغو خواهد بود یا حداکثر بر مواردی نادر باید حمل گردند.

حقیقت آن است که اصل راستی و راست‌گویی در اسلام، بسان دیگر احکام، به سبب وجود مصالح فردی و اجتماعی فراوانی همچون اعتمادآفرینی و اطمینان‌سازی در سطح جامعه تشریع شده است. بنابراین اصل یادشده مسئله‌ای صوری و امری اعتباری محض و بدون فلسفه و دلیل نیست تا به‌راحتی یا با حیله‌ای شرعی [!] و بدون توجه به فلسفه آن، نادیده گرفته شود.

۲-۲. موارد ادعایی تعریض به مفهوم دوم (توریه) در قرآن

بر خلاف نظر جمعی از مفسران که توریه را به پیامبران نسبت داده‌اند (برای نمونه ر.ک: ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص۱۶۶؛ وهبه زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج۲۳، ص۱۱۴-۱۱۵؛ زمخشری، بی‌تا، ج۴، ص۴۹)، شماری از مفسران برجسته اسلام تصریح کرده‌اند که بیان سخنان دوپهلو و توریه به هیچ روی بر پیامبران روا

نیست؛ چه، موجب تشکیک در خبرهای آنان و تزلزل وثوق و اعتماد به آنها می‌گردد (طوسی، ۱۴۱۸ق، ج۷، ص۲۵۹-۲۶۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج۷، ص۹۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱۷، ص۱۴۹؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج۱۹، ص۹۲).

آیاتی که از آنها «توریه»کردن پیامبران برداشت شده است، تحلیل و تفسیر استواری دارد که ارتباط آنها را با بحث توریه منتفی می‌سازد:

یک: سخن ابراهیم ﷺ «إِنِّی سَقِیمٌ» (صافات، ۸۹) را از «معاریض کلام» دانسته‌اند (ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص۱۶۶؛ زمخشری، بی‌تا، ج۱، ص۶۱)؛ در حالی که در هیچ دلیل معتبری نیامده که ابراهیمﷺ در آن لحظه بیمار نبوده است و برخی روایات مدعی این مطلب (ر.ک: طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج۲، ص۱۰۴) دچار ضعف سندی‌اند (ر.ک: معرفت، ۱۴۲۳ق، ج۱، ص۹۴؛ خوئی، ۱۳۷۱ش، ج۱، ص۶۱۵).

تحلیل صحیح این سخن آن است که در آن لحظه ابراهیم ﷺ واقعاً بیمار بود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۱۷، ص۱۴۸؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج۱۹، ص۹۱ـ۹۲؛ مراغی، بی‌تا، ج۲۳، ص۷۰) و نشاط لازم را برای رفتن به تفرج و تفریح نداشت؛ از این رو ارتباطی به توریه ندارد.

دو. سخن دیگر ابراهیم ﷺ پس از درهم‌شکستن بت‌ها: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ کبِیرُهُمْ هَـذَا فَاسْـئَلُوهُمْ إِنْ کانُوا ینطِقُونَ» (انبیاء، ۶۳). در توجیه این سخن ابراهیم ﷺ دست کم هفت دیدگاه مطرح شده است (طوسی، بی‌تا، ج۷، ص۲۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج۷، ص۹۶ـ۹۷؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۲۲، ص۱۵۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج۱۲، ص۵۳ـ۵۴ و ج۶۹، ص۲۳۷ـ۲۴۰)؛ از جمله برخی گفته‌اند این سخن از «معاریض کلام» است (ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص۱۶۶؛ زمخشری، بی‌تا، ج۱، ص۶۱). پیش‌تر گفته شد کذب در صورتی تحقق می‌یابد که گوینده، سخنی خلاف واقع بگوید و شنونده آن را واقعی پندارد، ولی آنجا که به سبب وجود شواهد و قرائن، برای شنونده نیز خلاف واقع بودن آن کاملاً آشکار است، کذب تحقق نمی‌یابد و سخن ابراهیم ﷺ از این قبیل بوده است؛ زیرا بت‌پرستان نیز به‌روشنی می‌دانستند که بت بزرگ، آن کار را انجام نداده است. مقصود ابراهیم ﷺ از این سخن نیز به‌سخره‌گرفتن موهومات و تخیلات آنها به منظور بیدارسازی افکار و وجدان‌هایشان بود و آیات بعد نشان می‌دهد آن حضرت در هدف خود توفیق داشته است (زرکشی، بی‌تا، ج۲، ص۴۲۱؛ معرفت، ۱۴۲۳ق، ص۲۹). این سخن قاطع و از سر تعجب و انکار ابراهیم کافی بود تا وجدان خفته آنان را دست کم برای لحظاتی بیدار کند و آنان را به فکر فرو برد: «فَرَجَعُوا إِلی أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّکمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ. ثُمَّ نُکسُوا عَلی رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هؤُلاءِ ینْطِقُون» (انبیاء، ۶۴-۶۵). اینجا بود که

ابراهیم ﷺ فضا را آماده دید تا سخنان هدایت‌گرایانه خود را بـا شـور و حرارتـی وصف‌ناشـدنی بیـان دارد: «قالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لایَنْفَعُکمْ شَیئاً وَ لایضُرُّکمْ. أُفٍّ لَکمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلاتَعْقِلُون» (انبیاء، ۶۶-۶۷).

سه. در آیه «ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیتُهَا الْعِیرُ إِنَّکمْ لَسَارِقُونَ» (یوسـف، ۷۰) نسـبت‌دادن سـرقت توسـط یوسف ﷺ به برادران خود به نحوی از معاریض کلام دانسته شده و در توجیه آن، مطالبی گفتـه شـده اسـت (طبرسـی، ۱۳۷۲، ج۵ـ۶، ص۳۸۳؛ فخـر رازی، ۱۴۲۰ق، ج۱۸، ص۱۷۹؛ مجلسـی، ۱۴۰۳ق، ج۶۹، ص۲۴۰ـ۲۴۱). تحلیل درست آیه این است که کسی که این نسـبت را بـه آنـان داد، شـخص یوسف ﷺ نبود، بلکه «اعلام‌کننده‌ای (مؤذن)» از بین مأموران حکـومتی بـود: «ثُـمَّ أَذَّنَ مُـؤَذِّنٌ». در ادامه نیز «قَالُوا» آمده است که به نظر می‌رسد گویندگان ایـن سـخن، جمعـی از کـارگزاران یوسـف بودند که وقتی پیمانه مخصوص را نیافتند، پنداشتند یکی از کاروانیـان کنعـان آن را ربـوده اسـت و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی هماهنگ ربوده شود و رباینده اصـلی شـناخته نگـردد، همه را مخاطب می‌سازند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۱۱، ص۲۲۵؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج۱۰، ص۳۹ـ۴۰). بر این اساس اصولاً نسبت‌دهندگان سرقت به فرزندان یعقوب ﷺ، خود از ماجرا بـاخبر نبودند و بدین جهت دروغی وجود نداشته است. عبارت «وَأَنَا بِهِ زَعِیمٌ» (یوسف، ۷۳) نیز ظـاهراً بـه همان «مؤذن» ناظر است که گویا سخنگوی کارگزاران و مأموران بـوده اسـت نـه سـخن یوسـف ﷺ (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۵ـ۶، ص۳۸۴) و به فرض که مقصود، یوسف باشد، صرفاً تضمین یک بار شتر به عنوان پاداشی برای «آورنده پیمانه» از سوی حضرت بوده است و نشان نمی‌دهد کـه نسـبت‌دهنـده سرقت به کاروانیان هم خود او بوده است (ر.ک: ایروانی، ۱۳۹۱).

چهار. در مواجهه موسیﷺ با خضر و این سخن او، «لاتُؤاخِذْنِی بِمـا نَسِـیتُ» (کهـف، ۷۳)، او درحقیقت توصیه خضر را فراموش نکرده بود و مقصودش، فراموشی‌های دیگرش بوده است و بـدین سان از «دروغ» رهایی جست (ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص۱۶۵).

در نقد این سخن باید گفـت: ظـاهر عبـارت «بِمـا نَسِـیتُ» در داسـتان موسـی ﷺ و خضـر نیـز فراموش‌کردن توصیه خضر است. بدیهی است ظواهر قرآن حجت است و بدون دلیل اطمینان‌بخش نمی‌توان از ظواهر صرف نظر کرد؛ دلیلی که در محل بحث وجود ندارد.

بر این اساس از هیچ یک از آیات چهارگانه نمی‌توان جواز توریه و نیز توریـه معصـوم را اثبـات کرد؛ به‌ویژه آنکه سرمایه مهم پیامبران در تبلیغ، اعتماد عمومی مردم است و هر آنچه موجب تزلـزل آن گردد -همچون خبرهای دو پهلو و توریه- روا نخواهد بـود (طوسـی، بی‌تـا، ج۷، ص۲۵۹-۲۶۰؛

طبرسی، ۱۳۷۲، ج۷، ص۹۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج۱۷، ص۱۴۹؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج۱۹، ص۹۲).

۲-۳. لزوم اجتناب از تعریض -به مفهوم دوم- توسط مبلغ دینی

تعریض به مفهوم دوم یعنی «توریه» -قطع نظر از اختلاف نظرهای فقهی در کذب‌بودن آن به لحاظ موضوع و حکم- از نظر اجتماعی و اعتمادسازی بین افراد جامعه و اعضای خانواده، به طور قطع دارای پیامدهای منفی و مخربی است که اجتناب از آن را -جز در موارد جواز کذب- الزامی می‌سازد. مواردی که به اجماع فقیهان، حکم جواز کذب را دارد، عبارت است از دو مورد «ضرورت» و «اصلاح ذات البین» (ر.ک: انصاری، ۱۳۷۴، ج۲، ص۲۱؛ خوئی، ۱۳۷۱، ج۱، ص۴۰۳). حد ضرورتی که موجب جواز کذب می‌شود نیز همان حدّی است که موجب تجویز سایر محرّمات می‌گردد (انصاری، ۱۳۷۴، ج۲، ص۲۹). نیک روشن است در جامعه‌ای که افراد برای فرار از دروغ، پیوسته توریه نمایند، به هیچ سخنی نمی‌توان اعتماد کرد و همان مفاسدی که دروغ‌گویی صریح در پی دارد، توریه نیز در پی خواهد داشت.

بلکه دلایل پیش‌گفته نشان می‌دهد «توریه» چیزی جز دروغ نیست و طبعاً حکم تحریم و نیز مفاسد دروغ را دارا می‌باشد؛ بلکه می‌توان گفت در توریه نوعی فریب نیز به کار می‌رود و از طرفی ترفند به‌کاررفته برای حلال‌کردن دروغ به‌نوعی به آن جنبه شرعی و دینی‌بودن می‌بخشد و بازتابی منفی از افراد منتسب به دین‌داری در اذهان عمومی ایجاد می‌کند که گاه زشتی آن از دروغ صریح نیز بیشتر است.

از این رو اجتناب از کاربست توریه توسط مبلغان دینی، ضرورتی مضاعف خواهد بود؛ خواه در عرصه تبلیغ دین و برای نیل به اهدافی مقدس و خواه در گفت‌وگوهای روزانه. سلب اعتماد از مبلّغ دینی یا تزلزل آن به سبب کاربست «توریه»، صدمات جبران‌ناپذیری در مسیر تبلیغ ایجاد می‌کند که به فرد استفاده‌کننده از این شیوه ختم نمی‌گردد، بلکه عموم اهل تبلیغ را متهم می‌کند و آنان را به سمت رسانه‌های دیگر سوق می‌دهد؛ چنان‌که تحلیل و تبیین نادرست آیات موهم توریه پیامبران از فراز منبر و رسانه دینی، صدمات سهمگین‌تری در پی دارد و با توجه به هجمه مخالفان قرآن با دستاویزقراردادن چنین تفسیرهایی از این آیات برای غیرصادقانه جلوه‌دادن دعوت پیامبران و اتهام کذب به آنان می‌تواند اساس اعتقادات نسل جوان و طیف آشنا با فضای مسموم رسانه‌های معاند را متزلزل کند.

نتیجه

– تعریض به مفهوم «مخاطب‌ساختن فردی و اراده فردی دیگر» در قرآن کریم کاربردی گسترده دارد و آیاتی که شک و تردید یا انکار و تکذیب را حتی به عنوان احتمال به پیامبرﷺ نسبت داده‌انـد، از باب تعریض به دیگران تلقی می‌شوند. با این حال چنین نیست که هر گونه عتـاب و امـر و نهیـی که به‌ظاهر، پیامبرﷺ را مخاطب دارد، دیگران را مراد کرده باشـد؛ بلکـه در بسـیاری مـوارد از بـاب «مدح در قالب ذم» بوده یا تبیین و زمینه‌سازی «عصمت» آن بزرگوار است.

– «تعریض» به مفهوم یادشده می‌تواند در تبلیغ کـاربرد و آثـاری گسـترده داشـته باشـد؛ عـدم مواجهه مستقیم با مخاطب و احتمال پذیرش بیشتر وی، همراهی با مخاطـب در جـدال احسـن بـا هدف تأثیرگذاری بر او، طردنکردن مخاطب و جذب حداکثری به دین، اظهار محبت به مخاطب و ازمیان‌بردن زمینه خشونت وی، توجه‌دادن مخاطب به اهمیت و حساسـیت حکمـی الهـی و عفـت کلام و رعایت حرمت و حیا در گفتار از آن جمله‌اند. در مواردی نیـز اسـتفاده از روش تعـریض بـه عدم لیاقت فرد یا افرادی اشاره دارد که مخاطب سخن قرار می‌گیرند. مبلغ دینی باید هوش‌مندانه از ذکر نام افراد، کتاب‌ها و کانال‌هایی که موجب برجسته‌سازی و تبلیغ برای آنهـا می‌شـود، خـودداری نماید و ناخواسته به ابزار تبلیغی آنان تبدیل نشود.

– تعریض به معنای «توریه» یعنی گفتن سخنی که ظاهر آن، مطلبی را به شنونده القـا می‌کنـد، در حالی که گوینده، معنای دیگری را در نظر دارد، در قرآن کریم به پیامبران نسبت داده نشده اسـت و آنچه با عنوان «معاریض کلام» در این باره به آنان نسبت داده می‌شود، اثبات‌پذیر نیست؛ چـه، از دیدگاه استوارتر، توریه حکم کذب را دارد و جز در موارد جواز کذب، مجاز نیست.

– تعریض به مفهوم دوم یعنی «توریه» از نظر اجتماعی و اعتمادسازی بین افـراد جامعـه، دارای پیامدهای منفی و مخربی است و کاربست آن توسـط مبلـغ دینـی، اعتمـاد مخاطـب را بـه صـدق سخنان او متزلزل می‌کند و از این رو اجتناب از آن برای مبلغ دینی –جز در موارد ضرورت– الزامی می‌نماید؛ خواه در عرصه تبلیغ دینی و خواه در گفت‌وگوهای روزانه.

منابع

* قرآن کریم.
۱. ابن‌اثیر (۱۳۸۶ق). الکامل فی التاریخ. بیروت، دار صادر.
۲. ابن‌شهر آشوب، رشیدالدین محمد بن علی (بی‌تا). المناقب. قم، علامه.
۳. ابن شهر آشوب، رشیدالدین محمد بن علی (۱۳۶۹ش). متشابه القران و مختلفه. قم، بیدار.
۴. ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۶۹). سعد السعود. چاپ اول، نجف، الحیدریه.
۵. ابن‌قتیبه، عبدالله بن مسلم (بی‌تا). تأویل مشکل القرآن. بی‌جا، بی‌نا.
۶. ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق). لسان العرب. قم، نشر ادب الحوزه.
۷. امام خمینی (۱۳۶۸ش). المکاسب المحرمه. قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۸. انصاری، مرتضی بن محمدامین (۱۳۷۴). المکاسب. چاپ دوم، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۹. ایروانی، جواد (۱۳۹۱ش). «بازخوانی روایات توریه و حکم آن». دوفصلنامه علمی پژوهشی حدیث پژوهی، ۴ (۸).
۱۰. آلوسی، سیدمحمود (۱۴۱۵ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. تحقیق علی عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۱. بحرانی، یوسف (بی‌تا). الحدائق الناضره، قم، نشر اسلامی.
۱۲. جصاص، احمد بن علی (۱۴۱۵ق). احکام القرآن. بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۳. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق). الصحاح. تحقیق احمدبن عبد الغفور عطار، چاپ چهارم، بیروت، دار الملایین للعلم.
۱۴. خوئی، ابوالقاسم (۱۳۷۱ش). مصباح الفقاهه. چاپ سوم، قم، وجدانی.
۱۵. درویش، محی‌الدین (۱۴۱۵ق). اعراب القرآن الکریم و بیانه. چاپ چهارم، سوریه- حمص، الارشاد.
۱۶. دشتی، سیدمحمود (۱۳۸۲ش). دایرةالمعارف قرآن کریم. مدخل «تعریض»، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، قم، بوستان کتاب.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۰۴ق). مفردات الفاظ القرآن. بی‌جا، نشر الکتاب.
۱۸. روحانی، سید محمدصادق (۱۴۱۲ق). فقه الصادق علیه‌السلام. قم، دار الکتاب.
۱۹. زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۰۹ق). شرح القاموس المسمی تاج العروس من جواهر القاموس. تحقیق مصطفی حجازی، دار الهدایه.
۲۰. زحیلی، وهبه (۱۴۱۸ق). تفسیر المنیر. بیروت- دمشق، دار الفکر المعاصر.
۲۱. زرکشی، بدرالدین (بی‌تا). البرهان فی علوم القرآن. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، مکتبه العصریه.

۲۲. زمخشری، محمود بن عمر (بی‌تا). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل. بی‌جا، منشورات البلاغه.
۲۳. سید مرتضی (بی‌تا). تنزیه الانبیاء. قم: مکتبه بصیرتی.
۲۴. سیستانی، سیدعلی (۱۴۱۴ق). منهاج الصالحین. قم، مکتب آیةالله العظمی السید سیستانی.
۲۵. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر (۱۳۸۰ش). الاتقان فی علوم القرآن. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بی‌جا، مکتبه فخرالدین.
۲۶. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۳۶۵ق). الدر المنثور. بیروت، دار المعرفه.
۲۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (بی‌تا). معترک الاقران. بیروت، دار الفکر العربی.
۲۸. شافعی، محمد بن ادریس (۱۴۰۳ق). کتاب الام. چاپ دوم، بیروت، دار الفکر.
۲۹. صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵ش). الفرقان فی تفسیر القرآن. چاپ دوم، قم، انتشارات فرهنگی اسلامی، قم.
۳۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۶۱ش). معانی الأخبار. تحقیق علی‌اکبر غفاری، بی‌جا، انتشارات اسلامی.
۳۱. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۰۴ق). من لایحضره الفقیه. تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ دوم، قم، جامعه المدرسین.
۳۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق)، الاعتقادات. تحقیق عصام عبدالسید، قم، الموتمر لالفیه الشیخ المفید.
۳۳. صفوی، سیدمحمدرضا (۱۳۹۱ش). بازخوانی مبانی تفسیر قرآن. چاپ اول، قم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن.
۳۴. طباطبایی کربلایی، علی بن محمد علی (۱۴۱۲ق). ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل. چاپ اول، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
۳۵. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۳۶. طبرسی، احمد بن علی (۱۳۸۶ق). الاحتجاج. تحقیق سیدمحمدباقر خرسان، نجف اشرف، دار النعمان.
۳۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران، انتشارات ناصرخسرو.
۳۸. طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۵ق). جامع البیان عن تاویل آی القران. بیروت، دار الفکر.
۳۹. طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴۰. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق). قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم، نشر اسلامی.

۴۱. عیاشی، محمدبن مسعود (بی‌تا). تفسیر العیاشی. تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه.
۴۲. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۳۷۳ش). کنز العرفان فی فقه القرآن. قم، انتشارات مرتضوی.
۴۳. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر). چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴۴. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۸ق). العین. تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴۵. قرطبی، محمد بن احمد (۱۴۰۵ق). الجامع لأحکام القرآن. بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
۴۶. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ق). تفسیر القمی. چاپ سوم، قم، مؤسسه دارالکتاب.
۴۷. قمی، ابوالقاسم (بی‌تا). قوانین الاصول. بی‌جا، طبعة حجریه.
۴۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۷ش). الکافی. تصحیح علی‌اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۴۹. گلپایگانی، محمدرضا (۱۴۱۳ق). ارشاد السائل. چ۱، بیروت: دار الصفوة.
۵۰. مازندرانی، محمد صالح (بی‌تا). بی‌جا، شرح اصول الکافی.
۵۱. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار. چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۵۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۸ق). مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسولﷺ. چاپ اول، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۵۳. مراغی، احمدمصطفی (بی‌تا). تفسیر المراغی. مصر، دار الفکر.
۵۴. معرفت، محمدهادی (۱۴۲۳ق). شبهات و ردود حول القرآن الکریم. چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۵۵. مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق). تفسیر مقاتل بن سلیمان. چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث.
۵۶. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۳ش). تفسیر نمونه. چاپ شانزدهم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۵۷. نجفی، محمدحسن (۱۳۶۷). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. تحقیق عباس قوچانی، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۵۸. واعظزاده خراسانی، محمد (۱۳۸۸). المعجم فی فقه لغة القرآن و سر بلاغته. چاپ دوم، آستان قدس رضوی، مشهد مقدس، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.